



چهارشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

وطن‌امروز | شماره ۴۳۰۴

[شعر و ادب]

نگاهی به گزیده غزل «خشت به خشت» اثر حیدر یغمای خشتمال نیشابوری

شورش و شور کلاسیک

[وارث گیلانی]

و نامدار در کلاسیک‌گرایی.

اما حیدر یغمای خشتمال‌نیشابوری در غزل زیر، منهای زبان‌آوری‌های ملیح امروزی که داشته (در مصراع‌های اول و دوم و آخر)، حافظانه غزلی سروده است؛ حافظانه‌ای که همچون بخشی از غزل‌های شهریار، شکل معاشقه با غزل‌های حافظ را پیدا کرده است. شهریار در حدود ۵۰ غزل خود به استقبال غزل‌های حافظ رفته است اما خشتمال در غزل زیر به استقبال نرفته و تنها در ابیاتی تحت تأثیر شعر حافظ است: «مگر ز چاک گریبان سحر دمیده تو را که سر زد از افق پیرهن، سپیده تو را به نقشبند قضا آفرین که چون خورشید ز فرق تا به کف پای آفریده تو را چگونه فکرت نقاش روزگارآرا

به روی صفحه صورت قلم کشیده تو را؟ ز بند بندگی‌ام کی رها کند آن زلف؟ که از محاذی رخ تا کمر رسیده تو را مکن ملامت بیچاره ملامتگر که او ز دیده حق‌بین من ندیده تو را به دام غم، دل یغمای خسته را مفسار، کنون که در خم آن زلف، آرمیده تو را»

در غزل زیر نیز خشتمال‌نیشابوری نسبت به بسیاری از غزل‌هایش که زبانی قدیمی و کهن و گاه کهنه و مستعمل و تکراری است، امروزی است، بلکه در بعضی از ابیات کاملاً امروزی است؛ مثلاً در بیت اول و سوم، ضمن اینکه نکته‌گویی‌ها و نغزگویی‌های او در این غزل و غزل‌های دیگر را نباید نادیده گرفت؛ مثل سخن نغز در بیت آخر غزل زیر:

«بستر ز خاک و زیر سرم خشت متکاست خوام ز شهر دور، میان خرابه‌هاست تشبیه پهر زینت شعر است حرف خواب ورنه به عاشق چو منی خواب و خور خطاست

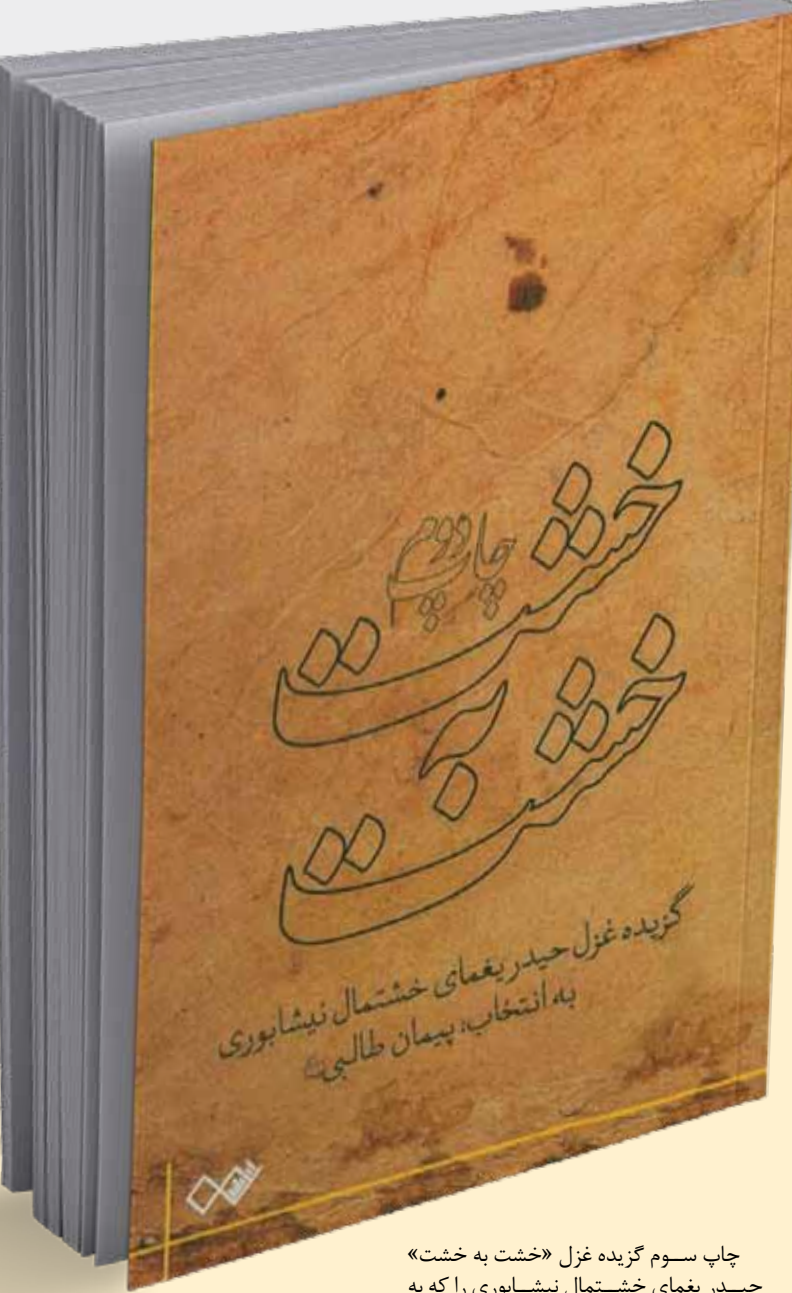
در آن سرا که با تو نشستم شبی، هنوز جای نیاشیم همه شب پشت ضمه‌هاست این شعر نیست در بر من، درد عشق توست وین قصه نیست در دل من، کوه ماجراست شال و کلاه دست‌بافت را نمی‌پوشند تنها تو می‌دانی چرا مردان اینقدر از صبح تا شب سر به تو دارند و خاموشند تنها تو می‌فهمی حواس دختران پرت است هر صبح شیر گوسفندان را که می‌دوشند شاید تو مثل من از بیلاق می‌آیی ایل و تبارت سارهای خانه بر دوشند در غزل‌ها و منظومه‌های عاشقانه شعر فارسی، همواره پای بدهکاری به یک خان‌زاده بفروشد فلا که در شعر من آهوهای چشمانت در برفا همبازی یک جفت خر گوشند…»

صفایی در دفتر شعر «از ماه تا ماهی» گاه چنان از زن ایلپاتی و بختیاری می‌گوید که انگار مردی آن را در مینیاتوری از رنگ و روپا پیچیده باشد؛ مینیاتوری برگرفته از طبیعت و جغرافیای قوم لر و بختیاری در ستایش مادر و زن و دختر این قوم اصیل:

«روده‌ها سرچشمه می‌گیرند از پیراهنت لاله‌های واژگون روییده روی دامنث نی‌لیک‌ها از تو می‌گویند و در شب‌های کوه فال می‌گیرند چوپان‌ها برای دیدنت سرزمین امن بازیگوشی یزغاله‌هاست شانه‌های برفگیر غرق در آویشتن لحظه از چشمه آب آوردنت، هنگام گل چیدنت، خندیدنت، در دشت‌ها رقصیدنت انقدر آمیخته با کوه‌هایی که بلوط اشتباهی ریشه‌اش را می‌دواند در تنت می‌روی بر گرده اسبی که اسب ایل نیست لاله‌ها تک‌تک فرو می‌افتد از پیراهنت بره یک‌روزه‌ای تا صبح بعبع می‌کند لابه‌لای میش‌های هر بهار آبستنت…»

این زن‌ستایی و طبیعت‌ستایی و ایل‌ستایی و قوم‌گرایی مثبت در غزل‌هایی یکجا و یگانه می‌شود و غزلی شیرین‌تر و برتری ارائه می‌شود که می‌توان آن را نزدیک به غزل دوصدایی دانست:

«شب‌ها کبوترخانه شهر است دامنات صبحانه را گنجشک‌ها هستند مهمانت نظم جهانی را بهم می‌ریزد آن ماهی که صبح‌ها بیرون می‌آید از گریبانث فرقی میان «کوه‌رنگ» و شانه‌هایت نیست فرقی میان «چشمه‌زانی»‌ها و چشمانث هر قدر تابستان ململ بر تنت زیباست زیباست بالاپوش پاییز و زمستانث



چاپ سوم گزیده غزل «خشت به خشت» حیدر یغمای خشتمال نیشابوری را که به کوشش پیمان طالبی انتخاب و گردآوری شده، انتشارات «تزدیک‌تر» سال ۱۴۰۲ در ۸۹ صفحه در تیراژ ۳۰۰ نسخه منتشر کرده است. این دفتر ۸۰ غزل دارد.

پیمان طالبی در مقدمه کتاب نوشته:

«قدر خانوادگی سبب شد خشتمال نیشابوری به جای تحصیل کردن خشتمال شود. او تا ۳۰ سالگی سواد نداشت اما شعر بسیار حفظ بود، تا اینکه به کلاس‌های قرآن رفت و خواندن و نوشتن را یاد گرفت. وی سال ۱۳۰۲ متولد شد و سال ۱۳۶۶ از دنیا رفت. اشعار مذهبی او سال ۱۳۴۹ با نام «اشک عاشورا» چاپ و منتشر شد و در همان سال نیز رباعیانش به چاپ رسید. حیدر یغمای خشتمال‌نیشابوری جانی آزاد و طبیعی وارسته داشت. او از خود گفتن را از

نگاهی به مجموعه غزل «از ماه تا ماهی» سروده پانته آصفایی

تابلوهای زیبای نقاشی

می‌کشد پروانه‌ها را تا حریر دامنث صبح زود است آفتاب شرمگین انداخته‌ست خاموش در استخر پشت خانه‌ث هستند کاش وا می‌کرد پلک سنه را تا آسمان دست و رو می‌شست در چشمان سبز روشنش» «خواب مانده دختر صحرا و می‌خواهد نسیم رد کند ملافه را از روی صحرای تنث تا بنوشد صبح را از شانه‌های برفی و به بگذرد از گیسوان غرق در آویشنث زن ولی از خواب برمی‌خیزد و تا شب نسیم می‌کشد آهی هر از گاهی پی پیراهنش»

غزل‌های صفایی شباهت‌هایی به غزل‌های قادر طراوت‌پور در دفتر غزل‌های «کوه‌زاد» او دارد؛ آنگونه که هر دو شعر را در لطافت بکر طبیعت خود غرق نشان می‌دهند و هر چیز و عاشقانه‌های خود را در این طبیعت جاری می‌دانند؛ منتها با این تفاوت که او مردانه می‌سراید و این زنانه، و این نوع نگاه از ۲ جنس زن و مرد، طبیعی است که از خود نشانه‌هایی داشته باشد که دارد؛ نشانه‌هایی از این امر که این شعرها را زن سروده یا مرد؛ اگر چه بسیاری از شعرها چنین امری را نشان نداده یا چندان نشان نمی‌دهند؛ مثل غزل زیر از صفایی در این دفتر: «با هر نسیمی برگ برگ اندام‌گل می‌سوخت از ریشه تا پرچم سرپایش به کل می‌سوخت فیروزه‌های سبز نیشابور چشمانث در آتش گنجیز مغول می‌سوخت اسب سفیدی آمد و مینای سرخی رفت جاده به خود از خشم می‌پچیید و پل می‌سوخت

در دست مادر منقل اسفند یخ می‌کرد زیر لبانش ان یکاد و چارقل می‌سوخت در رقص چوب مردهای روستا آن شب سرنا گریبان پاره می‌کرد و دهل می‌سوخت» نکته دیگر اینکه غزل‌های پانته آصفایی چونان غزل قادر طراوت‌پور را می‌توان در ردیف غزل نو قرار داد اما گاه طبیعت‌گرایی غنی و غلیظ غزل‌های‌شان آنان را از فضای زندگی امروزی دور می‌کند؛ از این رو، به شعرهای رنگی هندی و حافظ و دیگر شاعران کلاسیک نزدیک می‌شوند و این امر نزدیکی بسیاری از غزل‌های‌شان را بین غزل کلاسیک و غزل نو معلق نگه می‌دارد؛ از جمله این غزل در دفتر «از ماه تا ماهی»:

«خورشیدی و سیاره‌ها پروانه‌ث هستند منظومه‌ای از ماه‌ها دیوانه‌ث هستند ماهی و در روی زمین چشمان بسیاری

دنبال آن لیخند معصومانه‌ث هستند می‌خواهمت، آرام، چون نیلوفرانی که خاموش در استخر پشت خانه‌ث هستند یا مثل برگی که می‌افتد روی موهایت وقتی ملایک شبنشین شاناه‌ث هستند شاید فقط خواب و خیالی… شاید اما باز آه ای پلنگ ماهه دیوانه‌ث هستند! حتی اگر افسانه باشی باز هم مردم محتاج باور کردن افسانه‌ث هستند» و عجیب اینکه شاعری با این همه آبرنگ و سرشاری طبیعت، چگونه گاه برمی‌گردد به غزلی با زبان کلاسیک که یک نمونه‌اش را در زیر می‌آوریم: «اگر یک شب کنارش با دل آرام ننشینم مسکن‌های عالم هم نخواهد داد تسکینم به چشمان ضعیفم عاشقان خاصیتی داده‌ست که آنچه دیگران در او نمی‌بینند می‌بینم نمی‌فهمند جز در تنگ ماهی‌ها آفتابوس که دور از چشم‌هایش من چرا اینقدر غمگینم تو مثل دشتی از گل‌های حسرت مهربان هستی کنار چشمه‌هایت عصرها با بونه می‌چینم چه عصری می‌شود! نان و پنیر و سبزی کوهی من تو، عطر چایی، بعد… بالینم نمی‌خواهم به یادت باشم اما باز… اما باز نگاه آروزمندم… سر از خواب سنگینم…»

گاهی نیز غزل‌های دفتر «از ماه تا ماهی» چندان در تقسیم‌بندی‌های غزل کلاسیک و غزل نو کلاسیک و غزل

امروز و غزل نو نمی‌گنجد، چون که بیش از حد ایلپاتی و بختیاری‌اند و در این کار تازگی‌ها و نوگرایی‌های خاص خود را دارد؛ مثل غزل زیر:

«بنشین برایم نی بزن طوری که چوپان‌ها هر شب برای بره‌هاشان در بیابان‌ها… تو نی بزن، من شعر می‌خوانم، و مادر… آه! مادر کنار باغچه سرگرم ریحان‌ها ای مهربان شانه‌هایت زیر پیراهن چون کوه‌های زادگاهم در زمستان‌ها! لبخندهایت نسخه‌ای از خط نستعلیق تنهایی‌ث معمار ایوان‌ها، شبستان‌ها وقتی تو لذت می‌بری از عطر گل‌هاشان با خود می‌اندیشم چه خوشبختند گلدان‌ها! ای کاش دنیا دشتی از گل‌های وحشی بود با حق و حق مشک‌ها و دود قلیان‌ها یا کاش مثل خواب بعدازظهر صحرا بود با رقص دامن‌های پرچین دور قرغان‌ها دنیا ولی مثل غروب کوه دلگیر است بنشین، برایم نی بزن، طوری که چوپان‌ها…»

الف. م. نیساری: «از ماه تا ماهی» نام مجموعه غزلی است از پانته آصفایی که انتشارات فصل پنجم در ۱۰۲ صفحه چاپ و منتشر کرده است. این مجموعه ۴۵ غزل دارد با مضامین عاشقانه؛ عاشقانه‌هایی که عریانی سرودن‌هایش را در لای استعاره‌ها، کنایه‌ها و اشاره‌ها پوشانده است؛ اگر چه این پوشش یک پوشش توری است و عریانی‌ها از پس آن ابهام‌ها و رویاها، نامعلوم و نادیدنی نیست. در غزل‌ها و منظومه‌های عاشقانه شعر فارسی، همواره حرمت کلام و تقوای نگریستن، همراه با معرفت آن یگانه شده است. این امر در شعر امروز، و اگر ظاهرین نباشیم، حتی در شعر فروغ فرخ‌زاد هم رعایت شده است؛ مگر در آثار منتشره تعدادی متشاعر که فکر می‌کنند تنها راه رسیدن به شعر و شهرت (توأمان) از راه عریان گفتن مسائل جنسی می‌گذرد؛ پس از این راه است که به کلام و بیانی مستهجن می‌رسند. علاوه بر این در ۳-۲ دهه اخیر نیز بسیاری دانسته و نادانسته شعرهایی را ترویج می‌کنند که اگر چه با پوشش شعری، عریانی خود را می‌پوشانند اما مغز حرف‌شان همان عریانی تن است و بیان میل و شهوت‌های جنسی؛ شاعرانی که می‌پندارند صرف پوشاندن شعرشان به واسطه استعاره، کنایه، اشاره، ابهام، ایهام و نظایر آن، از عشق گفته‌اند؛ از عشقی که چندان هم به مقدس بودن آن اعتقادی ندارند، چون مینا را تن قرار داده‌اند، نه جان. در صورتی که نمی‌دانند اگر مینای عشق را جان قرار دهند، تن نیز شکلی از جان خواهد گرفت. به قول فروغ:

«آیا کسی که مهربانی یک جسم زنده را به تو می‌بخشد جز درک حس زنده بودن

از تو چه می‌خواهد»

در دفتر شعر «از ماه تا ماهی» خبر چندان‌ی از ماجراهای منفی و عاشقانه‌های آنچنان‌ی – که در بالا از آنها گفتیم – نیست و بیشتر غزل‌هایش در هاله‌ای از عفاف ایلپاتی و در توری‌های نه چندان عریان نشان داده می‌شود، زیرا شاعر دغدغه شعر دارد و از نشانی‌های شعرش پیداست دغدغه‌ای جز شعر گفتن ندارد. از این رو، بایدند به پابندهای زیبا و الوان شعر است و از شعرهای عریان ابکی هم دور می‌کند. او در غزل‌هایش بیشتر زن ایلپاتی و بختیاری را می‌ستاید؛ ستایشی عاشقانه در بستری از طبیعت بکر؛ آنگونه که انگار طبیعت بکر با تازگی و طراوت زن بختیاری یکی و یگانه شده، او نازنین طبیعت است:

«زاینده‌رود و گنگ و دانوب از تو می‌نوشند هر روز شریان‌های عالم در تو می‌جوشند گنجشک‌ها از جای جای نقشه می‌آیند از چشمه زیر گلویت آب می‌نوشند یک سال سرما می‌خورند آلوچه‌ها، هر وقت